فصل‌نامه علمی ـ پژوهشی پژوهش‌نامه‌ی تاریخ اسلام
سـال چهارم، شماره شانزدهم، زمستان ۱۳۹۳
صفحات ۵ – ۳۱

بررسی تأثیر شهید ثالث در گسترش فرهنگ شیعی در هندوستان

سلیمان حیدری*
محمدعلی رنجبر**

چکیـده

قاضی سید نور الله مرعشی شوشتری (شهید ثالث) از علمای شهیر سده دهم و یـازدهم هجری در شوشتر زاده شد (۹۵۶ ق) و پس از بهره‌گیری از عالمان آن روزگار و پـدرش سید شریف‌الدین، برای کامل کردن تحصیلاتش به مشهد رفـت و بـر اثـر آشـوب‌های عصر شاه اسماعیل دوم، به هند کوچید. او بر اثر تسلطش بر علوم مذهبی و مکاتب فقه اهل تسنن، به بالاترین منصب قضاوت در دوره اکبر شاه گورکانی راه یافت و افزون بـر قضاوت و تدریس، به پشتیبانی شماری از شیعیان دربار گورکانیان، آثار مهمی در عرصه فرهنگ شیعی پدید آورد و عصر بیداری شیعیان هند را بنیاد گذارد؛ یعنی به آنان کمـک کرد تا جایگاه برجسته خود را در سنت اسلامی نمایان کنند و سـرانجام بـر اثـر همـین کوشش‌ها به‌ویژه نوشتن *احقـاق الـحق*، به شهادت رسید. این نوشتار با توجه به کوشش‌های علمی، فرهنگی و اداری قاضـی نـورالله در هنـد، بـه تبیـین جایگـاه او در پیش‌برد روند رشد فرهنگ شیعی و نگاه‌بانی آن می‌پردازد.

کلیدواژگان

هند، قاضی نورالله، شیعه، احقاق الحق، گورکانیان.

* استادیار دانشگاه شیراز ، گروه تاریخ، شیراز، ایران. (نویسنده مسئول). soleymanheidari@yahoo.com
** استادیار دانشگاه شیراز، گروه تاریخ، شیراز، ایران. ranjbar@shirazu.ac.ir

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-12]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1393.1.16.1.1]

مقدمه

ایرانیان مقالات و کتاب‌های فراوانی تا کنون درباره تاریخ اسلام به‌ویژه تاریخ تشیع در شبه قاره هند نوشته‌اند و هر یک از آنان کوشیده است بنابر مبانی فکری و انگاره‌های ذهنی خود، روند گسترش اسلام و تشیع را در هند تحلیل کند، اما تأثیر عالمان شیعی در این زمینه در برهه‌ای حساس از تاریخ هند که کوشیدند از تشیع در برابر هجمه‌های گوناگون نحله‌های غیر شیعی دفاع کنند و گاهی در این راه جان خود را نیز از دست دادند، در بیشتر این آثار فراموش شده است. نورالله شوشتری از شهیرترینِ این عالمان بود که در زمانه خودش، بدون تقیه و آشکارا، به کتاب‌های ضد شیعی همچون *ابطال نهج الباطل* و دیگر هجمه‌های ناشیعیان به تشیع، پاسخ داد و آثار فاخری در این زمینه پدید آورد و بر غنای ادبیات شیعی افزود و زمینه را برای گسترش و ماندگاری فرهنگ شیعی در سرزمین عجایب فراهم آورد. درباره این عالمِ شیعی و تأثیر او در گسترش فرهنگ شیعی در هندوستان، تا کنون پژوهش درخوری سامان نیافته است، بلکه بیشتر آثار درباره تاریخ تشیع در هند، کلی‌گویانه و گذرا به این موضوع پرداخته‌اند. این مقاله، به روش کتاب‌خانه‌ای در پی پاسخ به دو پرسش است: پیشینه خانوادگی قاضی در ایران و آموزه‌های وی تا چه اندازه‌ای در کامیابی او در هندوستان مؤثر بود؟ قاضی نور الله از چه روش‌هایی برای گستردن فرهنگ شیعی در آن‌جا استفاده کرد و ایرانیان شیعه‌مذهب در دربار گورکانیان در پیوستن قاضی به آنان و پی گرفتن تبلیغات شیعی او مؤثر بودند؟

با توجه به دو پرسش اصلی مقاله، فرضیه پژوهش این است که قاضی نورالله در خانواده‌ای اهل علم متولد شد و از استادان برجسته زمان بهره برد؛ چنان‌که افزون بر فقه شیعه از مکاتب فقه تسنن آگاهی یافت و بر پایه همین آگاهی و توانایی و به کمک چند تن از ایرانیان شیعی، به دربار اکبرشاه گورکانی گرایید و از تسامح مذهبی او بهره گرفت و با برداشتن تقیه و پذیرش منصب قضاوت و با شیوه‌های تبلیغی چون تدریس، تألیف کتاب و نامه‌نگاری، زمینه را برای گسترش و پایداری فرهنگ شیعی در آن‌جا فراهم کرد. مقاله به چهار بخش تقسیم شده و با تأکید بر بخش سوم، اصلی‌ترین

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-12]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1393.1.16.1.1]

موضوع پژوهش را دنبال کرده است.

زادگاه و خاستگاه پرورشی (۹۵۶ـ۹۷۹ ق)

سید نورالله در شوشترِ خوزستان زاده شد (۹۵۶ ق) (موسوی جزائری، ۱۳۷۴، ۱۱) و از این‌رو، به سید نور الله شوشتری شهرت یافت. او را مرعشی نیز می‌خوانند؛ زیرا جدّ آنان، به فقیه محدث و زاهد به نام ابی‌الحسن علی نسب می‌برد که زمانی در مرعش (میان شام و ترکیه) می‌زیست (مرعشی نجفی، ۱۳۷۶، ۱۱۵). قاضی نور الله گفته است: «چون علی مذکور به علوّ شأن و رفعت منزلت و مکان اتصاف داشت، توصیف او به مرعش جهت استعاره علوّ منزلت او بوده است. او پنج فرزند داشت که ابوالقاسم حمزه نیای میر نجم‌الدین محمود، بزرگ مرعشیان شوشتر بود» (قاضی مرعشی، ۱۳۷۶، ۶۶). سادات مرعشی در چهار جای ایران ساکن بودند: شوشتر، مازندران، اصفهان و قزوین (مرعشی شوشتری، ۱۳۷۷، ۱، ۱۴۸؛ مدرس تبریزی، ۱۳۶۹، ۴، ۹؛ امینی نجفی، بی‌تا، ۲۹۳).

نخستین کَس از سادات مرعشی که به شوشتر آمد و توانست پس از فتح شوشتر (۱۷ یا ۱۹ هجری) (طبری، ۱۳۷۵، ۵، ۱۸۸۸ـ۱۹۰۲)، تشیع را در آن‌جا بگستراند، میر نجم الدین محمود (جد چهارم قاضی نور الله) بود. او از راه عتبات به شوشتر رفت و به گفته نویسنده *روضه الصفاء* عضد المله حسنی بزرگ سادات شوشتر شیفتهٔ شخصیت و دانش او بود و از این‌رو، تنها دخترش را به همسری او داد (میرخواند، ۱۳۸۰، ۱۵۵). پس از مرگ عضدالمله، میرنجم‌الدین املاک فراوانی به دست آورد و به پشتوانه این ثروت، توانست مردمان بسیاری را در شوشتر به مذهب تشیع جذب کند (موسوی جزائری، ۱۳۷۴، ۵). پس از مرگ میر نجم‌الدین، شوشتر به هرج و مرج دچار شد و جانشینان میر نجم‌الدین بس گرفتار شدند و به گفته مؤلف *فرد وس*، «احوال سادات مرعشی زیاده از حدّ اختلال به هم رسانید املاک ایشان رو به خرابی و ضعیف الحال شدند» (مرعشی شوشتری، ۱۳۵۲، ۱۷). به‌رغم وضع نامطلوب اقتصادی سادات و فروکاستگی جایگاه آنان بر اثر درگیر شدنشان به جنگ داخلی شوشتر (رضوی، ۱۳۷۶، ۵۳۶)، از دید مذهبی از اعتبار فراوانی برخوردار بودند؛ چنان‌که مردم

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-12]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1393.1.16.1.1]

بر اثر کرامات سید محمدشاه (از نوادگان میر نجم‌الدین)، به واسطه او تحقق حاجات خود را از خدا می‌طلبیدند (موسوی جزائری، ۱۳۷۴، ۶).

میر نور الله فرزند سید محمدشاه بر اثر اوضاع بی‌سامان خوزستان به شیراز رفت و از محضر علمای برجسته آن روزگار همچون قوام‌الدین کرمانی، شیخ محمد لاهیجی و سید محمد نوربخش قهستانی بهره برد (مرعشی شوشتری، ۱۳۵۲، ۱۸) و پس از آرام گرفتن اوضاع، به خوزستان بازگشت و مردمان بسیاری را در شوشتر به تشیع فراخواند (موسوی جزائری، ۱۳۷۴، ۷). میر نور الله، عالم برجسته‌ای بود و در طبابت و علوم دینی دست چیره‌ای داشت. قاضی نور الله به شهرت پدربزرگ خودش در این زمینه اشاره کرده است (مرعشی شوشتری، ۱۳۷۷، ۲۲۵-۲۲۳). شهرت میر نور الله، راه او را برای به عهده گرفتن مناصب در دولت مشعشعی هموار کرد و سلطان محسن مشعشعی، نور الله را مشاور خود برگزید و اموال فراوانی به او بخشید. سید نور الله، در حکومت مشعشعیان، مستقیم منصبی را بر عهده نگرفت، اما رهبری اعتقادی و حتی سیاسی- نظامی آن حکومت نامستقیم از او تأثیر می‌پذیرفت (کسروی، ۱۳۲۴، ۱۸۴). گفته‌اند هنگامی که شاه اسماعیل صفوی خوزستان را گرفت (۹۱۴ ق)، نزد او درباره سید نور الله چنین سعایت کردند که وی با شاهان مشعشع هم‌کاری می‌کرده است. قاضیِ شاه اسماعیل تصمیم گرفت که سید نور الله را از میان ببرد، اما شاه اسماعیل اطلاعات بیشتری درباره کوشش‌های سید در انتشار مذهب شیعه به دست آورد و از این‌رو، از کشتنش درگذشت و افزون بر هدایا، منطقه‌ای را در قالب تیول به او بخشید (مرعشی شوشتری، ۱۳۷۷، ۵۲۱). قاضی نور الله شوشتری روشن نکرده است که سید میر نور الله تشیع را با چه روشی در آن منطقه گستراند. با توجه به اینکه وی از شاگردان سید محمد نوربخش بنیادگذار سلسله نوربخشیه بود، با بهره‌گیری از حمایت دولت مشعشعیان طریقه او، شاخه‌ای از خانقاه سید محمد نوربخش شناخته می‌شد و اخلاق و ارادت سید محمد نوربخش به اهل بیت (ع)، نقطه آغاز دعوت به تشیع بود.

میر نور الله در سال ۹۲۵ قمری درگذشت (موسوی جزائری، ۱۳۷۴، ۸). او دو پسر داشت. میر شریف (پدر قاضی نور الله) یکی از این دو بود که در علوم سمعی و عقلی چیره‌دست و از شاگران فقیه شهیر شیخ ابراهیم بن‌سلیمان قطیفی به شمار می‌رفت. او

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-12]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1393.1.16.1.1]

ارشاد را در علم فقه نزد این استاد خواند و شیخ اجازه‌ای برای او نوشت و در آن اجازه سید شریف را به دانش و بزرگی بسیار ستود و نوشت: «افاده سید بیش از استفاده او بوده است» (مرعشی شوشتری، ۱۳۵۲، ۲۳). سید شریف نوشته‌ها و رساله‌های گوناگونی داشت که یکی از آنها، شرح خطبه شقشقیه است (همان، ۲۴). همسر سید شریف نیز بانویی فاضل و از شرافت و فضیلت خانوادگی برخوردار بود (مرعشی نجفی، ۱۳۷۶، ۸۲). بی‌گمان توانایی سید شریف و همسرش در تعلیم و تربیت فرزندشان سید نور الله بسیار تأثیر گذارد و هنگامی که قاضی تحصیلاتش را در شوشتر کرد، مهم‌ترین علوم مذهبی (فقه و اصول و علم کلام) را از پدرش سید شریف و شمار دیگری از افاضل شوشتر فراگرفت. حکیم مولانا عمادالدین، میر صفی‌الدین و میر جلال‌الدین محمد، از برجسته‌ترین اساتید او بودند (شوشتری، ۱۴۲۶، ۱، ۱۶).

هجرت به مشهد (۹۹۲-۹۷۹ ق)

قاضی سید نور الله شوشتر را به قصد مشهد و زیارت امام رضا (ع) و پی گرفتن کار تحصیل، ترک کرد (ربیع الثانی ۹۷۹) و رمضان همان سال به مشهد رسید و در آن‌جا به کامل کردن تحصیلات و بهره‌گیری از استادان برجسته و تهذیب نفس پرداخت. مشهد در روزگار صفویه، پایگاه معنوی آنان و از اهمیت خاصی برخوردار بود و آرام‌آرام گسترش و بر دیگر شهرهای دیگر خراسان برتری می‌یافت (قصابیان، ۱۳۷۶، ۲۱۵). هدف قاضی از هجرت به این شهر، کامل کردن دوره تحصیل و بهره‌گیری‌اش از امکانات این شهر بود.

او با عزم بسیار در آن‌جا به مطالعه علوم دینی پرداخت و نزد مولی عبدالواحد بن‌علی شوشتری، فقه، اصول فقه، کلام، حدیث و تفسیر خواند. عبدالواحد شهیرترین قاضی شهر بود که نزد علمای معروف ایران و عراق تحصیل کرد و شاه طهماسب نخست او را برای تربیت شاه‌زاده حیدر میرزا برگزید، اما او این کار را نپذیرفت. باری، عبدالواحد از دید علمی توانایی فراوانی داشت و حاشیه‌های بسیاری بر کتاب‌های حدیث، فقه و اصول فقه نوشته بود (رضوی، ۱۳۷۶، ۵۴۱-۵۴۰) و قاضی نور الله از او بسی بهره برد. مولی محمد ادیب قاری شوشتری و مولی عبدالرشید شوشتری از دیگر

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-12]

[DOR: 20.1001.1.22519726.1393.1.16.1.1]

اساتید قاضی بودند که قاضی از استاد اخیر درباره روایت اجازه گرفت (مرعشی نجفی، ۱۳۷۶، ۸۸). قاضی نور الله دوازده سال در مشهد ماند و از اساتید برجسته بهره برد و تحصیلاتش را کامل کرد و به نوشتن و کتاب و سامان‌دهی تحقیقات علمی پرداخت، اما این روند را پی نگرفت؛ زیرا پس از مرگ شاه طهماسب صفوی، ازبکان پیوسته به شهرهای خراسان یورش می‌بردند. البته ابهام در جانشینی شاه طهماسب نیز بر آشفتگی اوضاع می‌افزود (جعفریان، ۱۳۸۶، ۱۴۳). برادر کوچک‌تر قاضی در همین اوضاع برای زیارت و کامل کردن تحصیلاتش به مشهد رفت و در حمله ازبکان کشته شد و قاضی زمینه را برای ماندن در این شهر فراهم نمی‌دید و از این‌رو، به هندوستان هجرت کرد (۹۹۲ ق) و در سلک مقربان جلال‌الدین محمد اکبرشاه درآمد (مرعشی شوشتری، ۱۳۵۲، ۲۵).

کارهای شاه اسماعیل دوم (۹۸۴–۹۸۵ ق) که پس از قدرت یافتن کسانی را از نزدیکانش کشت و رعب و وحشت را بر ایران عصر صفوی حاکم کرد، در هجرت قاضی بی‌تأثیر نبود (زرین‌کوب، ۱۳۷۸، ۶۸۰؛ جعفریان، ۱۳۸۶، ۱۴۶). هم‌چنین به مخالفت شاه اسماعیل دوم با تشیع و علمای شیعه باید توجه کرد. او سیورغال سادات و علما را قطع کرد و به سنی‌گری می‌گرایید. البته روزگار سلطنت او دیر نپایید. اوضاع پس از روی کار آمدن سلطان محمد خدابنده (۹۸۵–۹۹۶ ق) نیز بسی دگرگون نشد؛ زیرا سلطان محمد ضعیف‌تر از این بود که بتواند بر همه کارها چیره شود و چنان‌که اسکندربیک اشاره کرده است: هم‌سایگان ایران از این وضع بهره بردند و فرصت را مغتنم شمردند و به مرزهای ایران یورش آوردند (ترکمان، ۱۳۸۲، ۱، ۲۵۵). مرزهای ایران به‌ویژه مرزهای شمال شرقی از دست‌برد ازبکان بر کنار نماند و آنان با یورش‌های پیوسته، هراسی در دل اهل خراسان افکندند. علمای برجسته خراسان و قاضی سید نورالله در چنین اوضاعی، از آن‌جا کوچیدند.

منابع درباره هجرت قاضی سید نور الله به هند، به دلیل انتخاب این کشور سخن نگفته‌اند، اما هجرت ایرانیان به هند پیش از عصر صفوی حتی در سده‌های نخستین هجری رواج داشت (بویس، ۱۳۸۱، ۱۹۸) و از آغاز عصر صفوی فزونی گرفت؛ چنان‌که از عهد اسماعیل اول (۹۰۷ ق) تا پایان عهد شاه سلطان حسین (۱۱۳۵ ق)،

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-12]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1393.1.16.1.1]

۷۴۵ نفر بدان‌جا کوچیدند که از این شمار، نُه نفر در عهد ظهیرالدین بابر، ۳۳ نفر در روزگار همایون و ۲۵۰ نفر در عصر طلایی اکبرشاه به هند هجرت کردند (گلچین معانی، ۱۳۷۷، ۱، ۴ و ۵).

سخت‌گیری‌های مذهبی شاه طهماسب اول، فتنه‌های پیوسته ازبکان، یورش‌های چندگانه لشکر عثمانی به ایران، دعوت شاهان هند از علما و هنروَران، ادب‌دوستی شاهان گورکانی هند، دوره بلند حکومت اکبرشاه گورکانی و تسامح مذهبی وی و پیوستن به اقوام و وابستگان دارای منصب در هند، در این زمینه بی‌تأثیر نبود (شهابی، ۱۳۱۶، ۸؛ جهانگیری، بی‌تا، ۳۱؛ وحید مازندرانی، بی‌تا، ۵۸؛ ریاض الاسلام، ۱۳۷۳، ۲۵۲).

اسلام و تشیع در آستانه هجرت قاضی به هند

بیشتر مهاجران به دربار هند، در شعر و شاعری چیره‌دست بودند، اما قاضی نور الله دانش‌مندی شیعه و اصولی بود که به طمع گرفتن صله از پادشاهان گورکانی هند، بدان جا نرفت، بلکه دغدغه اصلی او گسترش شیعه و فرهنگ شیعی در آن سرزمین بود و سرانجام در همین راه جان خود را نیز از دست داد. او زمانی به هند رسید که جلال محمداکبر شاه (۹۶۳-۱۰۱۴ ق) بر تخت حکم‌رانی هند بود و زمان درازی از ورود اسلام به هند می‌گذشت (تاراچند، ۱۳۷۴، ۸۳). به‌رغم گزارش برخی از محققان معاصر که آغاز نفوذ اسلام را در هند، عصر پیامبر (ص) یا حتی ابوبکر دانسته‌اند (زکی عبدالرحمان، ۱۹۵۹، ۱)، گمان می‌رود ورود این دین به هندوستان از راه دریا و در پانزدهم هجری رخ داده باشد (کوفی، ۱۳۷۴، ۷۲). مهلب بن‌ابوصفره سردار عرب توانست از طریق کابل و تنگه خیبر به هند برود (۴۴ ق) (بلاذری، ۱۳۳۷، ۶۰۳) و مسلمانان عصر اموی بارها در سند با هندیان درگیر شدند تا اینکه محمد بن‌قاسم ثقفی به فرمان حجاج بن‌یوسف از راه مکران و بلوچستان، ایالت سند را فتح کرد (۹۹ ق) (خزائلی، ۱۳۹۰، ۱۶۰). به‌رغم سند که نفوذ اسلام در آن با فتوحات نظامی همراه بود، گروهی از خانواده‌های مهاجر مسلمان در سواحل مالابار و دکن پیاده شدند و توانستند در پوشش تجارت، اسلام را در این منطقه بگسترَند (نیمه نخست سده اول هجری).

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-12]

[DOR: 20.1001.1.22519726.1393.1.16.1.1]

مسلمانان در چهار قرن اول هجری پایگاه خود را در هند حفظ کردند و اسلام در این زمان، از طریق روابط بازرگانی، دیپلماتیک و تلاش‌های مبلغان مذهبی و اعیان شیعی اسماعیلی در هند به شکل مسالمت‌آمیز و آرام‌آرام گسترش یافت. تنها غزنویان تُرک‌تبار نخستین بار قدرت نظامی مسلمانان را با همه گستره و بزرگی‌اش به هند نُمودند (باسورث، ۱۳۷۱، ۵۷۴). حمله غازیان غزنوی از کوه‌های هندوکش و شمال غرب هندوستان آغاز شد و به تأسیس سلسله‌های اسلامی در شمال هندوستان انجامید (حکمت، ۱۳۳۷، ۴۵).

مسلمانان متسنن در عصر غوریان بیشتر بخش‌های هندوستان را فتح کردند و تسنن آرام‌آرام جای پایی در هندوستان باز می‌کرد. علاءالدین خلجی (م ۷۱۶ ق) پیش از مغولان، توانست مذهب حنفی را در این کشور رسمیت بخشد. گمان می‌رود انگیزه او از رسمیت بخشیدن به این مذهب، مسائل مادی بوده باشد؛ زیرا بنابر فقه حنفی، علاءالدین می‌توانست از مشرکان نیز جزیه بگیرد و او با این درآمد افزون بر اینکه جان هندوان را حفظ می‌کرد، خزانه خو د را نیز می‌توانست غنی کند (عزیر احمد، ۱۳۶۶، ۶).

مکتب حنفی پس از چیرگی مغولان بر هند، به آیین رسمی مسلمانان آن‌جا بدل گشت، اما این رسمیت مانع گسترش تشیع در هندوستان نبود. خاستگاه نخستین حرکت شیعی در آن سرزمین، عشق و علاقه برخی از اشراف و حاکمان غور به اهل‌بیت بود که *منهاج السراج* از آنان یاد کرده است. کسی به نام شنسب که سلسله شنسبانیه بعدها از نسل او پدید آمد، در زمان علی (ع) اسلام آورد و این به علاقه او به اهل‌بیت انجامید. او عهدی از امام گرفت که فرزندانش همواره آن را با خود همراه داشتند؛ چنان‌که قیام ابومسلم را نیز همراهی کردند؛ زیرا بهانه‌اش، پشتیبانی از اهل‌بیت بود (جوزجانی، ۱۳۶۳، ۱، ۳۲۴). حرکت بعدی شیعه در هند، با حضور زیدیانی آغاز شد که همراه فرزند نفس زکیه به پیرامون سند رفت و حکامی از عرب در آن‌جا به او گراییدند (طبری، ۱۳۷۵، ۱۱، ۴۷۳۵؛ اصفهانی، ۱۴۲۷، ۲۶۹-۲۷۰). به‌رغم گسترش شیعه زیدیه در سند، به گمان، نخستین بار اسماعیلیان توانستند شیعه را در هند بنیاد بگذارند و نخستین داعی آنان به نام ابن‌حوشب به سند رفت؛ چنان‌که بر اثر

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-12]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1393.1.16.1.1]

کوشش‌های او، ملتان را مسخَر و به نام خلیفه فاطمی خطبه خواندنـد (جـوینی، ۱۳۸۵، ۳، ۳۴۹). حضور شیعیان اسماعیلی در ملتان به نفوذ این گرایش در منصوره، گجرات و دهلی انجامید. برخی از فرقه‌های صوفیه همچون سهروردیه و چشتیه نیز به‌رغـم اینکـه به تسنن می‌گراییدند، به امامان شیعی علاقه‌مند بودند. آنان آرام‌آرام به شیعیان اثناعشری بدل گشتند (جعفریان، ۱۳۷۱، ۱۲).

حضور برخی از عارفان برجسـته همچـون سـید علـی همـدانی در کشـمیر نیـز بـه گسترش تشیع در آن‌جا انجامید. به‌رغم تلاش برخی از افراد و فرقه‌ها و تأسیس برخـی از حکومت‌های شیعی در بخش‌هایی از هند مانند ملوک بهمنی دکن، بیجاپور و گلکنده (احمد، ۱۳۶۶، ۲۸)، موانع سختی فراروی گسترش این مذهب بود و از ایـن‌رو، آهنـگ آرامی داشت؛ به‌ویژه پیش از هجرت قاضی به هند، ورود کتاب‌های ضد شیعی از دیگر نقاط بدان‌جا، اوضاع را برای معتقدان به این مذهب، سخت کرده بود و علمای سنی بـا استفاده از کتاب‌هـایی ماننـد *الصـواعق المحرقـه*، *ابطـال نهـج البـاطل و النـواقض*، شیعیان را به چالش می‌خواندند و موج ردیه‌نویسی بر تشیع فزونی گرفته بود (ضابط، ۱۳۷۷، ۱۲).

قاضی زمانی به هند رفت که بیش از بیست سال از حکم‌رانی اکبر می‌گذشـت (۹۹۲ ق). تشیع در عصر او از سه مرحله گذشته بود:

۱. رشد تـشیع (۹۶۵-۹۶۳ ق)

بیرام خان (معلم و سرپرست اکبر و پسر سیف علی) نایـب سـلطنت او و بـه طایفـه بهارلو از قبیله شیعی ترکمن (قراقویونلـو) وابسـته بـود. او و پـدرش در روزگـار شـاه اسماعیل اول، ایران را ترک کردند و به خدمت بابر درآمدند. بیرام از آغاز به محافظـت شاه‌زاده اکبر گماشته شد؛ سپس در رساندن اکبر به قدرت، بسی تأثیر گـذارد (رضـوی، ۱۳۷۶، ۳۲۶). وظیفه دشوار تجدید سازمان و گسترش امپراطوری چهار سال بر عهده او بود که آن را از طریق خون‌ریزی‌هایی به انجام رسـاند. مورخـان گسـترش تشـیع را در هند، به بیـرام نسـبت می‌دهنـد؛ زیـرا او امـام علـی (ع) سـخت دوسـت مـی‌داشـت و کارگزارانش را از میان شیعیان برمی‌گزید (بدایونی، ۱۳۷۹، ۳، ۲۷۳) و همین روی‌کرد به رنجش فراوانی درباریان متعصب سنی می‌انجامید. باری، بیرام شیعیان را از آزار و اذیت

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-12]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1393.1.16.1.1]

بزرگان متعصب سنی رهانید و شیعیان فراوانی در روزگار او، با پوشش تقیه به هند رخنه کردند.

۲. حکومت اکبر (۹۸۷-۹۶۵ ق)

مخدوم الملک ملا عبدالله جهانپوری (سنی متعصب) و شیخ عبدالنبی که صدر الصدور اکبر بود، در این مرحله به قدرت رسیدند و بر شیعیان بسیار فشار آوردند (همایون، ۱۹۶۱، ۱، ۷۱۹) و شیعیانی را تعقیب کردند یا کشتند یا به ترک خانه و زندگی، واداشتند (بدایونی، ۱۳۷۹، ۳، ۷۰). شیخ عبدالنبی رقیب مخدوم الملک بود، اما در آزار شیعیان از او نیز پیشی گرفت (رضوی، ۱۳۸۰، ۳۳۹).

۳. نفوذ تشیع به دربار

چند شخصیت شیعی با نفوذ در دربار اکبر در این زمان که بعدها در کوشش‌های تبلیغی قاضی نور الله مؤثر بودند، دلیرانه از شیعیان دفاع می‌کردند و به‌رغم فشارهای علمای متعصب سنی، زمینه را برای قدرت‌گیری دوباره علمای شیعه در دربار اکبرشاه فراهم آوردند. البته ناتوانی علمای سنی در تفسیر برخی از متون مذهبی نیز در نفوذ دوباره علما و دانش‌مندان شیعی ایرانی در درباره هند مؤثر بود.

حامیان قاضی در دربار گورکانیان

قاضی زمانی به هند رسید (۹۹۲ ق) که ایرانیان شیعی‌مذهب دوباره به دربار اکبر راه یافته بودند. او دکن را برای جایگاه سکونتش برنگزید، بلکه مستقیما به دیوان اکبر در فتح پورسکری رفت که حکیم ابوالفتح گیلانی در آن‌جا امپراطور را همراهی می‌کرد. حکیم ابوالفتح، ۹۸۳ قمری به هند رفته و بر اثر استعدادش، به جرگه مقربان امپراطور درآمده و به مقام صدارت و امینی دربار رسیده بود (نقوی، ۱۳۷۰، ۱۵). هنگامی که قاضی نور الله به هند رفت، ابوالفتح گیلانی او را به اکبر شناساند (رضوی، ۱۳۷۶، ۱، ۵۴۱). نور الله کتابی یک سال پیش از این، کتابی در نُه فصل درباره حضرت علی (ع) نوشت و آن را به امپراطور پیشکش کرد و آن را با توجه به لقب او (جلال‌الدین محمد)، *جلالیه* نامید. اکبر به نور الله و کتابش بسیار علاقه‌مند شد، اما گمان نمی‌رود تا زمانی که در فتح پورسکری بود، در دربار خود به او منصبی داده باشد. اکبر پس از

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-12]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1393.1.16.1.1]

دو ماه از فتح پور سکری به لاهور رفت. شیخ معین قاضی لاهور بر اثر ضعفِ پیـری از مقامش برکنار شد و سید نور الله بر جای او نشست (گلچین معـانی، ۱۳۶۹، ۱، ۱۴۶۸). گفته‌اند به پیش‌نهاد فتح الله شیرازی امپراطور منصب قضاوت را به نور الله داد.

حضور فتح الله در هند میان مهاجران ایرانی، زمینه نیکویی برای گسـترش تشـیع بـه شمار می‌رفت. او پس از اینکه تحصیلاتش را در شیراز به پایان رساند، بر اثـر آوازه‌اش در فضل و دانش به‌ویژه در زمینه طب، نخسـت بـه خـدمت بـرادر شـاه اسـماعیل دوم درآمد و پس از قدرت یافتن شاه اسماعیل دوم و گستار گروهی بزرگان، به هند کوچید و در بیجاپور به منصب وزارت و قضاوت دست یافت. حکیم ابوالفتح پس از رسیدن به این مقام از اختیارات این منصب برای گسترش تشیع و جذب شیعیان به دربار بهره برد و آنان را به امپراطور می‌شناساند تا به دربار راه یابند (گلچـین معـانی، ۱۳۷۷، ۲، ۹۹۲). فتح الله به فرمان اکبرشاه گورکانی به فتح پور خوانده شد (۹۹۱ ق) و به جرگه درباریان این سلطان پیوست. میر فتح الله از آغاز درباره تشیع متعصب بـود و در عمـل، بـر پایـه آیین شیعی رفتار می‌کرد و به پشتوانه مقـام علمـی‌اش، نـزد اکبـر شـاه از ارج فراوانـی برخوردار بود (بدایونی، ۱۳۷۹، ۲، ۲۲۰). بدایونی می‌گوید فتح الله در دیوان مخصـوص شاه بنابر فقه شیعه بلند نماز می‌خواند (همان، ۳۱۵). فتح الله از قاضـی نـور الله سـخت دفاع می‌کرد و همین پشتیبانی‌های بی‌دریغش، به ارتقای مقـام قاضـی در دربـار هنـد و منصوب شدنش به جایگاه قضاوت لاهور انجامید. افزون بر حکـیم ابـوالفتح و فـتح الله شیرازی، چند دانش‌مند و عالم شیعی دیگر، قاضی را در گسـتراندن فرهنـگ شـیعی در هند یاری می‌کردند که یکی از آنان، شیخ مبارک تاگوری بود.

شیخ مبارک در عصر اقتدار عالمان سنی (مرحلـه دوم حکومـت اکبـر)، بـرای حفـظ جانش متواری شده بود و پس از افول قدرت این علما (مخـدوم الملـک و عبـدالنبی)، نفوذ بسیاری در دربار به دست آورد و افزون بر دفاع از شیعیان، تلاش کرد علمای سنی را به حاشیه براند. او بارها *الـنـور* / *الـنـقـض* مخدوم الملک را خوانده بود و بـا بهره‌گیـری از توان بالای علمی قاضی نور الله در دفاع از تشیع، با نسخه‌برداری از دست‌نوشـته‌های قاضی، به مقابله با متعصبان سنی پرداخت (مبارک، ۱۳۷۲، ۶۴۲). فرزنـد شـیخ مبـارک؛ یعنی شیخ ابوالفضل نیز از قاضی نورالله پشتیبانی می‌کرد. او پس از پـدرش آرام‌آرام در

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-12]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1393.1.16.1.1]

دربار اکبرشاه نفوذ کرد و سرامجام به منصب پـنج هـزاری رسـید (۱۰۱۰ ق) (مبـارک، ۱۳۷۲، ۲۳). شیخ ابوالفضل از جایگاه سیاسی و نظامی‌اش برای دفاع از تشـیع و قاضـی نور الله بهره می‌برد و در زمان مخدوم الملک؛ یعنی زمانی کـه عالمـان شـیعی آزار مـی دیدند، به پشتیبانی از آنان می‌پرداخت (همان، ۲۸).

دیگر مدافع تشیع و قاضی، شیخ ابوالفضل فیضی فیاضـی، معلـم مـراد پسـر سـلطان اکبرشاه و ملک الشعرای دربار او بود (بدایونی، ۱۳۷۹، ۲، ۲۴۸). فیضی عربی، فارسی و هندی می‌دانسـت و از مـدافعان مـذهب جعفـری و حقـوق شـیعه بـه شـمار می‌رفـت (احمدزاده، ۱۳۹۱، ۸۰). افزون بر این، در مباحثات قاضی نور الله و عالمان سنی شرکت می‌کرد و از حامیان نزدیک قاضی نور الله بود (بدایونی، ۱۳۷۹، ۱۳۸-۱۳۷).

روش‌شناسی تبلیغات قاضی

الـف) پـذیـرش مـنـصب قـضـاوت و گـسـتـرانـدن آمـوزه‌هـای شـیـعی

پس از اینکه شیخ معین قاضی لاهور بر اثر کهولت سن از منصـب قضـاوت برکنـار شد، نور الله به پشتیبانی و پیش‌نهاد ایرانیـان بـا نفـوذ در دربـار اکبـر همچـون فـتح الله شیرازی، به این منصب دست یافت. او پیش از اینکه بر منصب «قاضی القضاه» بنشـیند، به اکبر گفته بود که می‌تواند مسائل دینی را بر پایه منابع اصلی آنهـا ارزیـابی و بررسـی کند و از این‌رو، ناگزیر نیست که همواره از یکی از مذاهب فقهی پیـروی کنـد، امـا در اجتهاد خود از چارچوب فقه سنّی فراتـر نخواهـد رفـت و بـر پایـه یکـی از مـذاهب چهارگانه (شافعی، حنفی، حنبلی یا مالکی) فتوا خواهد داد (مرعشی شوشـتری، ۱۴۲۶، ۱، ۱۴). آگاهی و دانش قاضی پیش‌تر نزد اکبر ثابت شده بـود و افـزون بـر ایـن، او در سنجش با دیگر شاهان مغولی هند، از تسامح مذهبی بیشتری برخوردار و بدایونی پـیش از این، محدودیت‌های فقه حنفی را برای اکبر نمایان کرده بود. بنابراین، شـروط قاضـی را پذیرفت و قاضی به پشتوانه آگاهی گسترده‌اش به فقه مذاهب چهارگانـه و اخـتلاف آنها با یک‌دیگر، احکامی را برمی‌گزید که بیشتر به سـود مـردم و بـه مـذهب جعفـری اثناعشری نزدیک‌تر بود. قضاوت‌های نیکوی او نامستقیم در علمای سنی نیز تأثیر گذارد و برتری فقه جعفری را بر فقه آنان ثابت کرد. بدایونی به‌رغـم اینکـه سـنی متعصـب و

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-12]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1393.1.16.1.1]

دشمن سرسخت سیاست‌های اکبر بود، نصب قاضی شیعه‌مذهب را هتک مقدسات نمی‌دانست و موفقیت سید نور الله را در کار قضاوت به گرمی می‌ستود: «در واقع، او قدرت مفتیان گستاخ و مغرور و محتسبان فریب‌کار و نیرنگ‌باز لاهور را کاهش داد ... راه دزدی و رشوه را بست و به همان دقّت که هسته میوه درون پوسته‌اش جای می‌گیرد، آنها را در محدوده‌های مناسب متوقف کرد و چنان نظم و نظامی پدید آورد که بالاتر از آن متصور نیست» (بدایونی، ۱۳۷۹ ، ۳، ۱۳۷).

ب) تربیت شاگردان

قاضی نور الله تنها در عرصه قضاوت فعّال نبود، بلکه در پرورش شاگردانی می کوشید که راه او را دنبال کنند. او با کتمان مذهب خود و قدرت و چیرگی بر مبانی فقهی و کلامی دیگر مذاهب، افزون بر آوازه زهد و پارسایی‌اش، طلاب فرقه‌ها و مذاهب گوناگون را به پای درس خود می‌نشاند. او فقه را بر مبنای مذاهب پنج‌گانه شیعه، حنفیه، مالکیه، شافعیه و حنبلیه برای طلاب هر مذهب تدریس می‌کرد و سرانجام نظر شیعه را با ظرافتی خاص بر کرسی می‌نشاند (مرعشی شوشتری، ۱۳۲۶، ۱، ۱۱۰–۱۱۱). سید شریف، سید محمد یوسف، سید علاءالملک (پسران قاضی)، مولی محمدعلی کشمیری، سید جمال‌الدین بن‌عبدالله مشهدی و علامه شیخ محمد هروی، از شهیرترین شاگردان وی بودند (مرعشی شوشتری، ۱۴۲۶، ۱، ۱۷) و از استاد خود در روایت اجازه داشتند (قاضی مرعشی، ۱۳۷۶، ۲۱–۲۰).

ج) تألیف کتاب

مهم‌ترین فعالیت قاضی در گستراندن معارف شیعی، نوشتن کتاب بود. او آثار ارزش‌مندی در زمینه‌های ادبیات، تاریخ، فقه، اصول، رجال، حدیث، تفسیر، کلام، منطق، حکمت و دعا از خود بر جای گذارد که همه آنها از استعداد و فضیلت فراوان و اطلاعات ژرف و تحقیقات دامنه‌دار او حکایت می‌کنند. علاء الملک فرزند قاضی در *فرد وس* شمار نوشته‌های پدرش را ۹۴ دانسته است (مرعشی شوشتری، ۱۳۵۲، ۳۱–۲۸) و محدث ارموی شمار آنها را به ۹۷ کتاب و رساله رسانده است (محدث ارموی، ۱۳۲۷، ۳۰).

آثار قاضی نور الله شوشتری در گسترش فرهنگ شیعی در هندوستان بسیار تأثیر

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-12]

[DOR: 20.1001.1.22519726.1393.1.16.1.1]

گذارد؛ چنان‌که حتی محققان هندی نیز به این موضوع اذعان کرده‌اند. سید عباس اطهر رضوی معتقد است: «آثار قاضی نورالله عصر بیداری را در میان شیعیان پدید آورد. اگرچه قاضی پیش از آمدن به هند، تعداد قابل ملاحظه‌ای کتاب نوشته بود، ولی آثاری که در آن سرزمین ارائه داد، به شیعیان کمک نمود تا نقش برجسته خود در اسلام را اظهار کنند» (رضوی، ۱۳۷۶، ۱، ۵۴۵) و ردیه‌های ضد شیعی را بی‌پاسخ نگذارند. افزون بر این، کتاب‌ها و ردیه‌های فراوانی مانند *الصواعق المحرقه*، *ابطال نهج الباطل* و *النواقض الروافض* در آستانه ورود او به هند در رد تشیع نوشته بودند که شیعیان هند را به چالش فرامی‌خواند و کسی به اتهامات مؤلفان آنها پاسخ نداده بود. هنگامی که قاضی به هند رسید، در چارچوب تبلیغات شیعی خود، به تألیف آثاری پرداخت تا به این اتهامات پاسخ گوید. *احقاق الحق*، *مصائب النواصب* و *الصوارم المهرقه* (عربی) و *مجالس المؤمنین* (فارسی)، برجسته‌ترین آثار اویَند.

بنابر سیر زمانی تألیف این آثار، تبلیغات شیعی قاضی در جامعه هند که حاکم و بیشتر ساکنانش سنی بوده‌اند، آرام‌آرام پیش نرفته، بلکه از آغازِ تصدی منصب قضاوت، به‌رغم اینکه گاهی تقیه می‌کرده، مخالفان سنی خود را آشکارا پاسخ گفته است. هنگام ورود قاضی به هند چندین ردیه بر تشیع نوشته شده بود و قاضی می‌بایست در آغاز کار پاسخ درخوری به این ردیات می‌نوشت تا بی‌پایگی اتهامات آنها را نشان دهد. بنابراین، *مصائب النواصب* را نوشت که از معروف‌ترین آثار اوست. مؤلف در *مجالس المؤمنین*، درباره انگیزه نوشتن *مصائب النواصب* گفته انگیزه او در تألیف «کتاب مذکور اثبات لیاقت و شایستگی علی (ع) برای امامت و رهبری مسلمان بوده است» (مرعشی شوشتری، ۱۳۷۷، ۵۴۷-۵۴). قاضی این کتاب را در ردّ *النواقض في الرد علي الروافض* نوشتهٔ میرزا مخدوم شریفی نوشت (مرعشی شوشتری، ۱۴۲۶، ۱، ۶۰). میرزا در عصر شاه اسماعیل دوم صفوی (۹۸۴-۹۸۵ ق) کوشید تا او را به پذیرش باورهای سنی برانگیزد (همان، ۱، ۷۱)، اما پس از سقوط اسماعیل دوم (۹۸۵-۹۸۴ ق)، به قلمرو عثمانی گریخت و زمانی در بغداد قاضی بود و *النواقض* را در آن‌جا نوشت (۹۸۷ ق). او در این کتاب

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-12]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1393.1.16.1.1]

بی‌رحمانه به تشیع تاخته است (مخدوم شریفی، بی‌تا، ۲۴-۵۴). نسخه‌هایی از این کتاب به هند رسید و بزرگان و طلاب متعصب سنی که این کتاب را به دست آوردند، با نیروی تازه‌ای به دشمنی با جامعه تشیع هند پرداختند. مخدوم الملک ملاعبدالله سلطان پوری نیز پیش از این کتاب، *منهاج الدین و معراج المسلمین* را در رد عقاید شیعه نوشته بود. نیز نسخه‌هایی از *الصواعق المحرقه في الرد علي الرفض و الزندقه* نوشته ابن‌حجر هیتمی در هند منتشر شد. او در این کتاب کوشیده بود با دلایل عقلی و نقلی در باورهای شیعیان تشکیک کند (ابن‌حجر، ۱۴۲۹، ۱۱۰-۱۵۹). از حضور سید نور الله در هند بیش از دو سال نمی‌گذشت، اما او زمینه را برای پاسخ‌گویی به حمله‌های عالمان سنی فراهم می‌دید و تقیه را برداشت و در هفده روز *مصائب النواصب* را نوشت (۹۹۵ ق) (افندی، بی‌تا، ۵، ۲۶۸). این کتاب نخستین ردیه‌ای بر تهمت‌های سنیان به شیعه در هند بود (رضوی، ۱۳۷۶، ۱، ۵۴۷). *مصائب النواصب* نزد شیعیان بلندپایه هند به اندازه ای مهم نمود که یکی از آنان؛ یعنی شیخ مبارک تاگوری به‌رغم خواندن همه آثار مخدوم شریفی به‌ویژه *نواقض* با دیدن «جوابیه» شکیبایی‌اش را از دست داد و نتوانست تا فراهم شدن نسخه‌ای خوب از آن صبر کند. او هر روز نسخه‌های دستنویس قاضی نور الله را می‌گرفت و آنها را به کاتب خود می‌داد تا آنها را استنساخ کند (همان، ۱، ۵۴۶). قدرت قاضی در دفاع از تشیع، دقت وی در پاسخ‌گویی به شبهات و کاربرد روش‌های جدلی و اعتقاد وی به اعتدال علمی و عقیدتی، مخالفان سنی او را شگفتی زده می‌کرد. هنوز زمانی از تألیف *مصائب النواصب* نگذشته بود که آنان کوشیدند در بنیاد تشیع تشکیک کنند؛ چنانه خاستگاه آن را صفوی دانستند. قاضی اوضاع فرهنگی زمان خود را خوب درک می‌کرد و از این‌رو، *مجالس المؤمنین* را نوشت. نوشتن این کتاب ۹۹۸ قمری آغاز شد و در ۱۰۱۰ پایان یافت. این کتاب بسیار مجادله‌آمیز بود و مؤلف آن تلاش کرده بود ادعاهای شیعه را درباره تسنن، با قرینه اسلام تاریخی همراه کند (احمد، ۱۳۶۷، ۳۰). کتاب یک مقدمه و دوازده فصل دارد و شرح حال گروهی از عالمان و راویان شیعه و پاره‌ای از مشاهیر امامیه (پادشاهان، امیران، صوفیه و شاعران) از زمان‌های گذشته تا زمان نویسنده در آن

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-12]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1393.1.16.1.1]

آمده است (افندی، بی‌تا، ۵، ۲۶۸). اهمیت کتاب در این است که قاضی شیعیان و صوفیان را از دید اعتقادی تقسیم می‌کند و به تهمت‌های بسیار اهل‌سنت پاسخ می‌دهد (مرعشی شوشتری، ۱۳۷۷، ۱، ۱۰). *مجالس المؤمنین* هم‌چنین نخستین کتاب رسمی درباره تاریخ شیعه است که اواخر سده دهم و اوایل سده یازدهم نوشته شد. پیش از قاضی، کتابی سامان نیافت که بتوان آن را شیعه‌پژوهی تاریخی نامید. رسول جعفریان معتقد است: اگر قاضی این کتاب را «تاریخ شیعه» می‌نامید، بهترین و دقیق‌ترین نام‌گذاری را به کار برده بود. این کتاب به معنای واقعی، تاریخ شیعه به شمار می‌رود و بر پایه همه اصول کتاب‌های تاریخی نوشته شده است. افزون بر این، نگاه قاضی در نوشتن تاریخ شیعه در جایگاه تاریخ فرقه‌ای اسلامی، پیشینه‌ای نداشت (جعفریان، ۱۳۸۷، ۱).

هدف قاضی از نوشتن این کتاب، عرضه گزارش درباره تاریخ شیعه از آغاز ظهور اسلام است (مرعشی شوشتری، ۱۳۷۷، ۱، ۱۰). قاضی می‌دید که مخالفان شیعه به شیعیان طعن می‌زنند و می‌گویند تشیع در دولت صفویه و پس از خروج شاه اسماعیل صفوی پیدا شد. بنابراین، برای پاسخ‌گویی به آنان، *مجالس المؤمنین* را نوشت (قاضی مرعشی، ۱۳۷۶، ۳۱). افزون بر این، تأکید می‌کند علمای گذشته بر اثر ظلم حاکمان ناگزیر تقیه می‌کردند و همواره «احوال خود را از اعدا پنهان می‌داشته و تخم التقیه دینی و دین آبایی، در زمین دل منزل می‌کاشته‌اند؛ مگر در جمیع اسامی و احوال رُوات که چون استنباط احکام از احادیث سید انام و اخبار ائمه کرام موقوف بر تحقیق آن است، بنا بر اضطرار در این باب تألیف نموده‌اند» (مرعشی شوشتری، ۱۳۷۷، ۳).

مجالس المؤمنین افزون بر اینکه پاسخی به بسیاری از تهمت‌های ناشیعیان به تشیع در هند بود، زمینه‌ای را فراهم کرد که علمای بزرگ تشیع پس از قاضی درباره شناساندن دیگر ویژگی‌های تشیع بکوشند و کتاب‌هایی به سبک *مجالس المؤمنین* بنویسند. مانند *محافل المؤمنین*، *ریاض العلماء*، *الذریعه الی تصانیف الشیعه* (درباره رجال و بزرگان تشیع). به تعبیری قاضی را می‌توان بنیادگذار نهضت پژوهش درباره شیعه و

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-12]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1393.1.16.1.1]

فرهنگ شیعی خواند که پس از او دیگر علما به اقتفای وی، به پژوهش درباره ویژگی‌های گوناگون تشیع بپردازند و تأثیر او در این‌باره، انکارناپذیر است.

برخی از اهل طعنه با تأکید بر *مجالس المؤمنین*، قاضی را شیخ شیعه‌تراش نامید، اما کسانی به‌رغم او، وی را شیخ شیعه‌شناس می‌شناختند. او بسیار دقیق و ظریف بود و شاید درباره نسبت تشیع به کسانی خطا کرده باشد، اما در سنجش باورهای افراد بسیار دقیق بود و می‌کوشید از راه‌های ظریفی به واقعیت برسد (جعفریان، ۱۳۸۵، ۱). افزون بر این، از دید او هر کسی با اندک گرایشی به تشیع، شیعه خوانده می‌شد. از همین روی کسانی او را شیخ شیعه‌تراش می‌نامیدند، اما بزرگانی به دفاع از قاضی برخاستند و دیدگاه و روش خاص قاضی را در شناختن شیعه می‌ستودند. برای نمونه، آقا بزرگ در دفاع از شیعه‌شناسی قاضی در برابر افرادی چون محمد قزوینی و دیگران که با استناد به تألیف *مجالس المؤمنین* قاضی را شیعه‌تراش می‌دانستند، درباره او گفته است: «قاضی نور الله شهید ثالث است و بزرگ‌ترین خدمت‌ها را با تألیف دائره المعارف *مجالس المؤمنین* برای شیعه انجام داده است. این لقب را سنی‌مآبان پس از صاحب *ریاض العلماء* بدو داده‌اند که تقلیدی است از لقب ولی‌تراش که جامی شاعر اهل‌سنت قرن نهم به نجم‌الدین کبری داده بود» (منزوی، ۱۳۸۲، ۱۲۲).

به‌رغم توانایی قاضی در پاسخ‌گویی به ادعاهای مخالفان مذهبی، آنان یا شبهات تازه‌ای را مطرح می‌کردند یا به استدلال‌هایی روی می‌آوردند که پیش‌تر در ردیه آمده بود. *ابطال نهج الباطل* خنجی، از این ردیه‌ها بود. این کتاب را مسافرانی منتشر کردند که از ماوراءالنهر به هندوستان می‌رفتند. قاضی نخست برای ردّ آن به کاری دست نزد؛ زیرا معتقد بود فضل الله نویسنده *ابطال نهج الباطل* در ردّ *نهج الحق و کشف الصدق* علامه حلی، هم‌تراز علامه حلی نیست، اما تردیدها و خطاافکنی‌های کتاب خنجی در اندیشه عامیان و جاهلان، او را به تألیف *احقاق الحق* واداشت (۱۰۱۴ ق). پاسخ قاضی به *ابطال* هم به شیعیان ایران و هم به شیعیان هند کمک کرد (رضوی، ۱۳۷۶، ۱، ۵۷۳).

بنابر درون‌مایه *احقاق الحق*، کتاب‌خانه قاضی غنی بوده و مباحث مذهبی

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-12]

[DOR: 20.1001.1.22519726.1393.1.16.1.1]

پیوسته او با اهل‌سنت او را در مناظره توانا و دقیق کرده بوده است. قاضی معتقد بود فضل الله «از جاده انصاف خارج گشته و رعایت ادب را ننموده و کتاب خویش را آکنده از مطالبی ساخته است که موجب خشم خداوند، سرزنش خردمندان و نکوهش خرد می‌گردد» (مرعشی شوشتری، بی‌تا، ۱، ۱۷).

احقاق الحق چکیده‌ای از مجادلات شیعه و سنی درباره مباحث الاهیات، نبوت و امامت و روش مؤلف در آن، بر پایه مناظره استوار است و از فن جدل نیز بهره می‌برد. قاضی در آغاز این کتاب متن کامل خطبه روزبهان را آورده؛ سپس به ارزیابی آن پرداخته است. قصد او شناساندن اصول و فروع تشییع و نشان دادن کج‌اندیشی‌های مخالفان تشیع است. از این‌رو، درباره اصول و فروع شیعه و سنی هم‌زمان و مقایسه‌ای (تطبیقی)، بحث می‌کند و مطالب خود را در هشت مسئله می‌آورد. این اثر در زمان خودش به اندازه‌ای تأثیرگذار بود که بسیاری از محققان علت شهادت قاضی را نوشتن همین کتاب دانسته‌اند (افندی، بی‌تا، ۵، ۲۶۸). قاضی در این کتاب با مهارت و تحقیق به ردّ دیدگاه‌های فضل الله روزبهان پرداخت؛ چنان‌که نویسندهٔ *ذریعه* گفته است: اگر خود علامه حلّی می‌خواست «به این نحو ردّ کلام او نمایند، ما را اعتقاد این است که به این نحو ممکن نبود» (محدث ارموی، ۱۳۲۷، ۵۴-۵۳).

از وحید بهبهانی درباره *احقاق الحق* نقل کرده‌اند: هر کس می‌خواهد عقیده‌اش را استوار کند، *احقاق الحق* را بخواند که از هر کتاب دیگری [در این باره] بی‌نیازش می‌کند (قاضی مرعشی، ۱۳۷۶، ۳۴). قاضی هم‌زمان با تألیف *احقاق الحق*، به نوشتن *الصواعق المحرقه* نیز سرگرم بود. تاریخ تألیف دقیق این کتاب روشن نیست، اما با توجه به اینکه در متن کتاب به *احقاق الحق*، *مصائب النواصب* و *مجالس المؤمنین* اشاره کرده (مرعشی شوشتری، ۱۴۲۶، ۲، ۲۰۱)، هم‌زمان یا پس از *احقاق الحق* نوشته شده است. قاضی در این کتاب می‌کوشد امامت ائمه و احقیّت شیعه را ثابت کند. انگیزه او پاسخ به *الصواعق المحرقه* ابن‌حجر هیتمی است (مرعشی شوشتری، ۱۴۲۷، ۱، ۱۶۰). ابن‌حجر در کتابش اصول نخستین شیعه را بررسیده و از دید خودش، در ابطال هر یک از آنها، چند دلیل آورده است (ابن‌حجر، ۱۴۲۹، ۱۱۰-۱۵۹). او دلایل شیعه را

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-12]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1393.1.16.1.1]

در اثبات امامت علی (ع) و روایات پیامبر (ص) را درباره ولایت امام علی (ع) می‌آورد و آنها را مردود می‌خواند. افزون بر این، شیعیان را اهل بدعت و غلو می‌شمرَد. ابن‌حجر نویسنده *الصواعق المحرقه* بسی کوشیده است که ابوبکر را سزاوارترین و آگاه‌ترین مردم برای خلافت پیامبر بنُماید؛ چنان‌که روایات فراوانی در این زمینه آورده است (همان، ۲۳۱–۱۹۸). او افزون بر بحث‌های اصلی، نکات خُرد تاریخی و الاهیاتی اختلافی شیعه و سنی را مطرح می‌کند و به باور خودش، هیچ راهی برای پاسخ‌گویی شیعه به آن اشکالات نمی‌گذارد.

هر یک از علمای شیعه پس از انتشار کتاب ابن‌حجر (۹۰۹–۹۷۴ ق)، در پی پاسخ‌گویی به آن بود و کتاب‌هایی در این زمینه سامان یافت. قاضی نور الله شوشتری نخستین کسی بود که به پاسخ‌گویی در این‌باره پرداخت. عبارات ابن‌حجر در این پاسخ زیر عنوان «قال» و پاسخ‌ها زیر عنوان «اقولُ» آمده و متن عبارات کتاب و استدلال‌های ابن‌حجر را را جدا از یک‌دیگر آورده به آنها پاسخ داده است. این کتاب تنها به خلافت ابوبکر می‌پردازد و بحث درباره خلافت عُمر و عثمان در آن نیست؛ زیرا با اثبات شرعی نبودن خلافت ابوبکر و قطعی شدن غصبی بودن خلافت او، به ابطال خلافت عمر و عثمان نیازی نیست. کسی از شاگردان ابن‌حجر، *الصواعق المحرقه* را ترجمه کرد و مقدماتی بر آن افزود و در آن مقدمات دلایلی برای اثبات دعوی خودش و استادش آورد. بنابراین، قاضی نور الله کتابی به نام *الرد علی مقدمات ترجمه الصواعق المحرقه* نوشت و در آن باطل بودن استدلال‌های شاگرد را نیز اثبات کرد.

د) نامه نگاری

کوشش‌های قاضی در هند تنها به تألیف کتاب معطوف نبود، بلکه او از هر زمینه و زمانی برای اثبات درستیِ تشیع بهره می‌برد. مخاطبان نامه‌های او هم عالمان شیعی و هم شاه‌زادگان هندی بودند. برای نمونه حسن نوه سید راجو، از لاهور برای قاضی نامه نوشت که متن آن و پاسخ‌هایش در *مجالس المؤمنین* آمده است. این نامه پرسش‌های حسن را در بردارد. قاضی در پاسخ به پرسش‌های او به روش اهل‌سنت از

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-12]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1393.1.16.1.1]

تشیع دفاع کرده است (مرعشی شوشتری، ۱۳۷۷، ۱، ۵۳۵).

میر یوسف علی استرآبادی، عالم شیعی اخباری، از دیگر مخاطبان نامه‌های قاضی نور الله بود که همچون بسیاری از ایرانیان در پی رزق و روزی و شهرت و گاهی تبلیغ تشیع، به هند شتافت (۹۷۱ ق) و چهل سال در آن‌جا به تبلیغ پرداخت (جعفریان، ۱۳۸۸، ۸). شیوه تبلیغی استرآبادی با شیوه تبلیغی قاضی متفاوت بود. نامه‌های او به قاضی و پاسخ‌های قاضی به او، این دعوی را تأیید می‌کند. این نامه‌ها در کتابی با نام *رساله اسئله یوسفیه* چاپ شده است. این رساله، اثری علمی در قالب مناظره عالمی اخباری و عالمی اصولی به شمار می‌رود. مباحث آن دو به دلایل و شواهدی معطوف است که استرآبادی از آنها برای اثبات علم مطلق پیامبر (ص) و امام به ضمایر اشخاص و انسان‌ها، بهره می‌گیرد.

مکاتبات قاضی و استرآبادی در این نوشتار از این دید شیوه تبلیغات قاضی مهم است. میر یوسف از تصمیم قاضی درباره ترک تقیه و تألیف کتاب‌های جدلی خشمگین بود و در نامه‌ای به قاضی نوشت که کتاب‌های او برای خودش و شیعیان زیان‌بارَند: تألیف آثار مجادله‌آمیز کاری بی‌فایده است؛ زیرا شیعیان حقیقت را می‌دانند و راهی برای متقاعد کردن دشمنان وجود ندارد. افزون بر این، کتاب‌ها باید در جهان پذیرفته شوند؛ پس نوشتن مطالب تاریخی و منقولاتی که مردم بارها آنها را شنیده‌اند، سودی ندارد (همان، ۱۲۳-۱۲۴). قاضی در نامه‌ای به میر یوسف علی تأکید کرد بحث‌های مجادله‌ای پیش از ورود او به هندوستان آغاز شده بود و او آغازگر آنها نبوده است: «اگر همه گذشتگان همین فکر را می‌کردند هیچ گاه آثاری در این زمینه پدید نمی‌آمد». استرآبادی به‌ویژه تأکید کرده است: نوشتن ردیه بر میر مخدوم شریفی سودی ندارد و این آثار در چنین افرادی تأثیر نمی‌گذارد، اما قاضی به او پاسخ می‌گوید: «اگر این سخن شما معقول باشد، لازم می‌آید در این مدت هزار سال هر تصنیفی که علمای شیعه در روزگار مخالفان کرده باشند، بی‌فایده باشد». زمانی که حاکمی عادل (اکبر) حکومت می‌کند، تقیه کردن هرگز توجیه‌پذیر نیست: «برای افرادی چون من که عقیده دارند شهادت ایمان را جلال و شکوه می‌بخشد، تقیه ضروری نیست. در حقیقت تنها کسانی که در عقیده خود ثابت قدم نیستند و اهتمامی به تقویت آن ندارند، بایستی به تقیه

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-12]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1393.1.16.1.1]

متوسل گردند» (مرعشی شوشتری، ۱۴۲۷، ۱، ۵۵۸؛ جعفریان، ۱۳۸۸، ۱۳۷).

باری، کتاب‌های جدلی و هشدارهای قاضی به جامعه رشدیابندهٔ شیعه، برکنار از چنین اعتراض‌هایی، ناگزیر و به‌هنگام بود؛ زیرا هشدارهای او به از میان رفتن ساده‌اندیشی و زودباوری معاصران قاضی و آیندگان بعد از او و استوار شدن روش استدلالی انجامید. افزون بر این، قاضی شیعیان را از باورها و ادعاهای سست و نادرست دیگر فرقه‌ها درباره شیعیان آگاه کرد؛ زیرا اهل‌سنت زیرک هرگز با علمای شیعه درباره ساخته‌ها و جعلیات خود بحث نمی‌کردند، بلکه با تکرار پیوسته، آنها را حقایق تاریخی می‌نُمودند.

شهادت قاضی

تألیف کتاب‌های شیعی، پاسخ‌های مستدل و منطقی کاربست روش‌های اعتدالی قاضی و از سوی دیگر، تساهل مذهبی اکبر، مانع دست‌درازی مخالفان به قاضی در روزگار پادشاهی اکبر (۹۹۲ـ۱۰۱۴ ق) بود، اما انتشار آثار و اندیشه‌های قاضی در عرصه قضاوت و تألیف به‌ویژه *احقاق الحق* در عصر اکبرشاه طوفانی از مخالفت‌ها با قاضی نور الله برانگیخت. پاسخ‌های کوبنده او به فضل الله در این کتاب، به خشم عالمان سنی انجامید و آنان در پی این بودند که او را از پای درآورند و پس از مرگ اکبر (سیزدهم جمادی الثانی ۱۰۱۴) چنین کردند. شاه‌زاده جهان‌گیر (۱۰۳۷-۱۰۱۴) در پنج سال آخر عمر پدرش، آشکارا سر به شورش برداشت و سرانجام بر تخت سلطنت نشست. دست‌یابی او به سلطنت، رهبران متعصب سنی؛ یعنی شیخ احمد سرهندی (رهبر طریقت نقشبندیه) و عبدالحق محدث دهلوی (رهبر طریقت قادریه) را امیدوار کرد و سیاست اکبر در زمینه هم‌زیستی مسالمت‌آمیز با همه ادیان، به کمک درباریان و اشراف پیرامون جهان‌گیر، دگرگون شد. شیخ احمد نامه‌هایی به اشراف و سرانی همچون شیخ فرید بخاری، لاله بیگ کابلی، صدرجهان، میرزا عزیز کوکا، محمد قلیچ‌خان و عبدالرحیم خان نوشت (مرعشی شوشتری، ۱۳۷۷، ۲۵۴-۲۴۶). شیخ عبدالحق نیز چنین نامه‌هایی فرستاد، اما نامه‌های شیخ احمد سرهندی از دیگر نامه‌ها مؤثرتر بود. او درخواست کرد که شاه از گروه بدعت‌گذاران (شیعیان) دوری کند؛ زیرا

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-12]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1393.1.16.1.1]

آنان بدتر از کفارند و پاس‌داشت آنان به نابودی اسلام می‌انجامد (همان، ۲۶۰-۲۵۵). به‌رغم تلاش متعصبان سنی، نه اشراف و نه جهانگیر در اهمیت حفظ سیاست اکبر مردد بودند؛ چنان‌که جهانگیر در *تزوک* خویش تأکید کرده است: همه ادیان و مذاهب مختلف باید در کنار هم، مسالمت‌آمیز زندگی کنند و «سنی و شیعه در یک مسجد و یهودی و فرنگی در یک کلیسا اجتماع کرده، عبارات ویژه خود را به جای می‌آورند» (جهانگیری، بی‌تا، ۳۸-۳۷).

امپراطور همواره سیاست صلح و توافق جوامع مذهبی را دنبال می‌کرد، اما در اجرای آن استوار نبود. فشار رهبران متعصب سنی بر اشراف دولت جهانگیر، دشواری‌هایی برای قاضی پدید می‌آورد. اهل‌سنت نزدیک به جهانگیر، مقالات عربی *الحقائق* را در انتقاد از سه خلیفه، به فارسی ترجمه کردند و برای او خواندند تا او را از قاضی جدا کنندن (رضوی، ۱۳۸۶، ۵۸۰). سرانجام تلاش‌های آنان به نتیجه رسید؛ یعنی قاضی را نیمه شب هجدهم جمادی الثانی ۱۰۱۹ به اندازه‌ای شلاق زدند که جان داد. جهانگیر در *تزوک* خود به این روی‌داد اشاره نکرده است (جهانگیری، بی‌تا، ۳۸-۳۷).

محمد صادق همدانی مؤلف *طبقات شاه جهانی* که نزدیک به زمان شهادت قاضی و در عصر شاه‌جهان می‌زیست، به‌رغم پرداختن به زندگی قاضی، از شهادت او سخن نگفته است (همدانی، بی‌تا، ۳۴۶) علاءالملک فرزند قاضی و مؤلف *فردوس* نیز از شهادت پدرش آگاه بود، اما بر اثر حضورش در دربار پادشاهان گورکانی و پرداختنش به تعلیم شاه‌زادگان، به شهادت پدرش اشاره نکرده است. این سکوت‌ها، پی‌آمد اوضاع سخت شیعیان در عصر جهانگیر بود. نخستین بار تقی اوحدی در کتابی به نام *عرفات العاشقین* دو سال پس از شهادت قاضی، به این ماجرا اشاره کرد که قاضی نور الله را اوایل حکومت جهانگیر به دلیل اشتهارش به تشیع، کشتند. او قاضی نور الله را بازجویی کرد و از او درباره مذهبش پرسید و قاضی تقیه کرد و گفت شافعی است. امپراطور از خشم می لرزید و پرسید چرا واقعیت را نمی‌گویی؟ او فرمان داد

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-12]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1393.1.16.1.1]

قاضی را با تازیانه خاردار پنج بار بزنند و قاضی زیر شلاق جان سپرد (رضوی، ۱۳۸۶، ۵۸۰-۵۸۱).

شاید تقیه قاضی در کتاب‌هایی چون *عرفات العاشقین* توجیهی برای رفتار جهان‌گیر باشد؛ زیرا قاضی نور الله در روزگار اکبر از تقیه دست کشید و در نامه‌هایی به شیخ بهایی و استرآبادی به این موضوع (تقیه نکردن) اشاره کرد. افزون بر این، تشیع قاضی نزد علمای اهل‌سنت آشکار بود و افرادی چون بدایونی در تعریف قاضی به شیعه بودنش اشاره کرده‌اند. کتاب‌هایی قاضی نیز در دفاع از تشیع و مقابله با متعصبان سنی همچون *مصائب النواصب*، بر این واقعیت گواهی می‌دهند، بلکه قاضی نور الله بر اثر نوشتن *احقاق الحق* و دیگر آثار مجادله‌ای به شهادت رسید. شیخ فرج الله حویزی در *ایجاز المقال* نیز سبب شهادت قاضی را نوشتن *احقاق الحق* دانسته است (محدث ارموی، ۱۳۲۷، ۲۴-۲۰). همچنین مؤلف *اعیان الشیعه* تأکیده می‌کند که قاضی بر اثر تشیع و تألیف *احقاق الحق* به شهادت رسید (محسن امین، ۱۴۰۳، ۱۰، ۲۲۹).

البته برخی از دیگر مؤلفان همچون مولوی میرزا محمدعلی کشمیری در *نجوم السماء في تراجم العلماء* سبب شهادت قاضی را *مجالس المؤمنین* او دانسته‌اند (آزاد کشمیری، ۱۳۸۲، ۱۶-۱۵). به هر روی، سبب اصلی شهادت او، تلاشش برای گستراندن فرهنگ تشیع در هند بود. چرا کتاب‌های مجادله‌آمیز قاضی که بیشتر آنها را در عصر اکبر نوشته بود، به واکنش اکبر و شهادت قاضی نیانجامید؟ پاسخ محتمل این است که جلال‌الدین اکبر در سنجش با جهان‌گیر، از تسامح مذهبی بیشتری برخوردار بود و قاضی نیز از این ویژگی بسی بهره برد و بدون تقیه به نوشتن کتاب‌ها و رساله‌های گوناگون درباره فرهنگ شیعی پرداخت. این پاسخ درست می‌نماید، اما عوامل مهم دیگری نیز در محفوظ ماندن قاضی در روزگار پادشاهی جلال‌الدین اکبر تأثیر گذارد که مهم‌ترین آنها، از دست رفتن حامیان بانفوذ قاضی در دربار گورکانیان بود. دانش‌مندان ایرانی شیعه از قاضی و دیکر مهاجران ایرانی به هند پشتیبانی می‌کردند، اما حامیان او؛ یعنی حکیم ابوالفتح (م ۹۹۷ ق) و اندکی بعد از او فتح الله شیرازی و شیخ مبارک (م ۱۰۰۱ ق) در سال‌های حکم‌رانی اکبر از دنیا

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-12]

[DOR: 20.1001.1.22519726.1393.1.16.1.1]

رفتند (مبارک، ۱۳۷۲، ۳، ۶۴۲) و سه سال بعد ابوالفضل فیضی فیاضی نیز به آنان پیوست. فرزند شیخ مبارک (شیخ ابوالفضل) نیز ۱۰۱۱ هجری به تحریک جهان‌گیر کشته شد. بنابراین، قاضی بیشتر یاران خود را در دربار از دست داد و پس از مرگ آنان کسی نماند تا امپراطوران گورکانی را از وفاداری قاضی به تاج و تخت آنان مطمئن کند. چند مأموریت قاضی در ۱۰۱۲ هجری بر اثر فشار مخالفان لغو شد، اما مخالفان در عصر اکبر در عمل نمی‌توانستند به قاضی آسیب برسانند. آنان پس از مرگ اکبرشاه به هدف خود رسیدند و توانستند او را در عصر پادشاهی جهان‌گیر از عرصه رقابت حذف کنند.

نتیجه

قاضی نور الله شوشتری پس از تلمذ نزد برجسته‌ترین استادان زمانش در شوشتر و مشهد، بر اثر پیدایی بحران‌ها و آشفتگی‌های سیاسی در مشهد، به هندوستان هجرت کرد و زمانی به هند رسید (۹۹۲ ق) که تحول تبلیغات شیعی به مرحله سوم حکومت اکبرشاه رسیده بود. شیعیانِ ایرانی در مرحله نخست به پیش‌رفت‌هایی ارزنده‌ای در زمینه تبلیغات درباره مذهبشان در هند دست یافتند، اما این پیش‌رفت‌ها در مرحله دوم حکومت اکبر بر اثر نفوذ مخالفان آنان، از حرکت باز ایستاد تا اینکه سبب تلاش دوباره ایرانیان شیعه‌مذهب، تبلیغات شیعی باز رونق گرفت. قاضی در این هنگامه به هند رفت و با حمایت حکیم ابوالفتح به منصب قضاوت رسید و به پشتوانه جایگاهش، دیدگاه های خود را بر کرسی قبول نشاند و افزون بر قضاوت، به تربیت طلاب دینی پرداخت و به تدریس و تألیف کتاب و نوشتن پاسخ به ردیه‌های ضد شیعی سرگرم شد؛ چنان‌که کتاب‌های فراونی در پاسخ به مخالفان تشیع سامان داد. *احقاق الحق* در پاسخ به *ابطال نهج الباطل* ابن‌روزبهان خنجی، *صوارم المهرقه* و *مصائب النواصب* در پاسخ به *الصواعق المحرقه* ابن‌حجر هیتمی و *نواقض الروافض* میرمخدوم شریفی، از معروف‌ترین آثار اویَند. کم‌تر کسی در هندوستان به اندازه قاضی نور الله در پاسخ‌گویی به مخالفان شیعه کوشید. کوشش‌های این عالم برجسته در گسترش فرهنگ شیعی در شبه قاره بسی تأثیرگذار بود. او افزون

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-12]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1393.1.16.1.1]

بر نوشتن کتاب در دفاع از تشیع که در تاریخ این مذهب کم‌همانند و شاید بی‌همانند باشد، نامه‌های فراونی به دوستان و برخی از منتقدان آثارش نوشت و به واسطه آنها به روشن‌گری درباره بسیاری از آموزه‌های تشیع و زدودن بدعت‌هایی منسوب به شیعه و شیعیان پرداخت. افزون بر آثار کلامی قاضی که موضوعشان دفاع از شیعه و اهل‌بیت است، دیگر آثار او به اثبات درستیِ مذهب اهل‌بیت (تشیع) معطوف بود. کوشش‌های قاضی مخالفان سنی او را برآشفت؛ چنان‌که در عصر اکبر برای از میان بردن او و جلوگیری از تلاش‌هایش بسیار کوشیدند، اما او به پشتوانهٔ حامیان خود در دربار و بر اثر تساهل مذهبی اکبر، در آن دوره محفوظ ماند تا اینکه آن حامیان درگذشتند و پس از مرگ اکبر، در دوره جهان‌گیرشاه، زمینه‌ای برای مخالفان وی فراهم آمد تا او را بکشند و چنین کردند.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-12]

[DOR: 20.1001.1.22519726.1393.1.16.1.1]

کتاب‌نامه

ـ احمدزاده، مصطفی (پاییز ۱۳۹۱)، «وضعیت تفاسیر شیعی در هند»، *مشکات*، شماره ۱۱۶.

ـ آزاد کشمیری، محمدعلی (۱۳۸۲)، *نجوم السماء في تراجم العلماء*، تهران، امیرکبیر.

ـ اصفهانی، ابوالفرج (۱۴۲۷ ق)، *مقاتل الطالبین*، شرح احمد صقر، بیروت، مؤسسه الاعلمی.

ـ افندی اصفهانی، میرزا عبدالله.(بی تا)، *ریاض العلماء و حیاض الفضلاء*، به کوشش محمد مرعشی، قم، مکتبه آیت الله مرعشی.

ـ امینی نجفی، عبدالحسین (بی‌تا)، *شهدا الفضیله (شهیدان راه فضیلت)*، ترجمه جلال‌الدین فارسی، بی‌جا، روزبه.

ـ باسورث، ادموند کلیفورد (۱۳۷۱)، *تاریخ سلسله های اسلامی*، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

ـ بدایونی، عبدالقادر بن‌ملوک (۱۳۷۹)، *منتخب التواریخ*، تصحیح توفیق سبحانی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

ـ بلاذری، احمد بن‌یحیی (۱۳۳۷)، *فتوح البلدان*، ترجمه محمد توکل، تهران، نشر نقره.

ـ بویس، مری (۱۳۸۱)، *زرتشتیان*، ترجمه عسکر بهرامی، تهران، ققنوس.

ـ تارا، چند (۱۳۷۴)، *تأثیر اسلام در فرهنگ هند*، ترجمه علی پیرنیا، تهران، پاژنگ.

ـ ترکمان، اسکندربیک (۱۳۸۲)، *تاریخ عالم آرای عباسی*، تهران، امیرکبیر.

ـ جعفریان، رسول (۱۳۷۱)، *جغرافیای تاریخی و انسانی شیعه در جهان اسلام*، قم، انصاریان.

ـ ـــــ (۱۳۸۸)، *اسئله یوسفیه*، تهران، کتاب‌خانه موزه و مرکز اسناد مجلس

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-12]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1393.1.16.1.1]

شورای اسلامی.
ـ جهان‌گیری، نورالدین محمد (بی‌تا)، *جهان‌گیر نامه*، تصحیح محمد هاشم، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
ـ جوزجانی، منهاج‌الدین سراج (۱۳۶۳)، *طبقات ناصری*، تحقیق عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب.
ـ جوینی، عطاملک (۱۳۸۵)، *تاریخ جهان‌گشای جوینی*، تحقیق محمد قزوینی، تهران، دنیای کتاب.
ـ حکمت، علی‌اصغر (۱۳۳۷)، *سرزمین هند*، تهران، دانشگاه تهران.
ـ خزائلی، علی‌رضا (۱۳۹۰)، *تاریخ جهان اسلام از قرن هفتم تا دهم هجری*، تهران، انتشارات دانشگاه پیام نور.
ـ رضوی، عباس اطهر (۱۳۷۶)، *شیعه در هند*، ترجمه مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی، قم، ترجمه مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی.
ـ ریاض الاسلام (۱۳۷۳)، *تاریخ روابط ایران و هند در دوره صفویه و افشاریه*، ترجمه محمد باقر آرام، تهران، امیرکبیر.
ـ شریفی، میرزا المخدوم (بی‌تا)، *نواقض الروافض* الفلوجه، مکتبه الفقیه.
ـ شهابی، علی‌اصغر (۱۳۱۶)، *روابط ایران و هند*، تهران، چاپخانه و کتاب‌فروشی مرکزی.
ـ ضابط، حیدررضا (بهار ۱۳۷۷)، «تشیع در شبه قاره هند»، *پژوهش‌های اجتماعی اسلامی*، شماره ۱۲.
ـ طبری، محمد بن‌جریر (۱۳۷۵)، *تاریخ طبری*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، اساطیر.
ـ عبدالرحمان، زکی (۱۹۵۹ م)، *المسلمون فی العالم*، مصر، المکتبه النهضه.
ـ عزیز، احمد (۱۳۶۷)، *تاریخ تفکر اسلامی در هند*، ترجمه محمدجعفر یاحقی و نقی لطفی، تهران، علمی و فرهنگی.
ـ قاضی مرعشی، محمد (۱۳۷۶)، *شهید ثالث*، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-12]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1393.1.16.1.1]

قم.
ـ قصابیان، محمدرضا (پاییز و زمستان ۱۳۷۶)، «خراسان در دوران اسلامی»، *مشکات*، شماره ۵۶-۵۷.
ـ کوفی، علی بن‌حامد (۱۳۸۴)، *چچنامه*، تحقیق عمر بن‌محمود داود، تهران، اساطیر.
ـ گلچین معانی، احمد (۱۳۷۷)، *کاروان هند*، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
ـ مبارک، ابوالفضل (۱۳۷۲)، *اکبرنامه*، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، انجمن آثار فرهنگی.
ـ محدث ارموی، جلال‌الدین حسینی (۱۳۲۷)، *فیض الاله فی ترجمه القاضی نورالله*، تهران، شرکت سهامی طبع کتاب.
ـ محسن امین (۱۴۰۳ ق)، *اعیان الشیعه*، بیروت، بی‌نا.
ـ مدرس تبریزی، محمدعلی (۱۳۶۹)، *ریحانه الادب فی تراجم المعروفین بالکنیه و اللقب*، تهران، قیام.
ـ مرعشی شوشتری، علاءالملک (۱۳۵۲)، *فردوس*، تهران، انجمن آثار ملی.
ـ مرعشی شوشتری، نور الله (۱۳۷۷)، *مجالس المؤمنین*، تهران، کتاب‌فروشی اسلامیه.
ـ ـــــ (۱۴۲۶ ق)، *مصائب النواصب*، تحقیق قیس العطار، قم، دلیل ما.
ـ ـــــ (۱۴۲۷ ق)، *الصوارم المهرقه*، تصحیح جلال‌الدین حسینی، قم، دارمشعر.
ـ ـــــ (بی‌تا)، *احقاق الحق و ازهاق الباطل*، تعلیق شهاب الدین نجفی، بی‌جا، بی‌نا.
ـ مرعشی نجفی، شهاب‌الدین (۱۳۷۶)، *اللئالی المنتظمه و الدرر الثمینه*، تهران، چاپخانه اسلامیه.
ـ منزوی، علی‌نقی (شهریور و مهر۱۳۸۲)، « الذریعه و آقابزرگ تهرانی»، *کتاب ماه کلیات*، شماره۶۹ و ۷۰.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-12]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1393.1.16.1.1]

ـ موسوی جزائری، مصطفی (۱۳۷۴)، *گلستان پیغمبر*، نجف، چاپخانه حیدری.
ـ نقوی، حسین عارف (۱۳۷۰)، *تذکره علمای امامیه پاکستان*، ترجمه محمد هاشم، مشهد، بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی.
ـ همایون (۱۹۶۱)، *تذکره الوقیعات*، علیگره، بی‌نا.
ـ هیتمی، ابن‌حجر شهاب الدین (۱۴۲۹ ق)، *الصواعق المحرقه*، المنصوره، مکتبه الفیاض.
ـ وحید مازندرانی، غلامعلی (بی‌تا)، *هند یا سرزمین اشراق*، بی‌جا، شرکت چاپخانه فردوسی.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-12]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1393.1.16.1.1]